

# محمود درویش: فرا تر از دنیای عرب

کوشیار پارسی



وقتی واژگان در بیان وحشت و ناتوانی در برابر نسل‌کشی مداوم در غزه خاموش می‌شوند، می‌توان به شعرهای محمود درویش پناه برد. دست‌کم شاید این همان چیزی بود که بازیگر آمریکایی، ریچارد گی‌یر، به آن اندیشیده بود؛ آن‌گاه که در بهار گذشته ویدئویی ضبط کرد تا شعری از درویش را دکلمه کند:

وقتی صبحانه‌ات را آماده می‌کنی،  
به دیگران بیندیش  
و از یاد مبر به کیوتران غذا بدهی.

وقتی خود را به جنگ‌ها می‌سپاری،  
به دیگران بیندیش  
و از یاد مبر آنان را که خواهان صلح‌اند.

وقتی قبض آب را می‌پردازی،  
به دیگران بیندیش  
آنان را که از ابرها می‌نوشند از یاد مبر.

وقتی به خانه بازمی‌گردی،  
به دیگران بیندیش  
و از یاد مبر آنان را که در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند.

وقتی به خواب می‌روی و ستارگان را می‌شماری،  
به دیگران بیندیش  
به آنان که جایی برای خوابیدن نیافته‌اند.

وقتی جانت را با اندیشه‌های زیبا آزاد می‌کنی،  
به دیگران بیندیش

آنان که حق سخن گفتن از دست داده‌اند.

و آن‌گاه که به دیگران دوردست می‌اندیشی،  
به خودت هم بیندیش  
و بگو: می‌خواهم شمعی باشم در تاریکی.

آن فیلم کوتاه در سراسر جهان پخش شد (که در اینترنت می‌توان جست‌وجو کرد و یافت). البته، تا اندازه‌ای به دلیل اجرای خوب ریچارد گی‌یر و ترجمه‌ی انگلیسی محمد شاهین؛ اما بیش از همه، سطرهای پراحساس درویش بود که توانست دل بسیاری را به لرزه درآورد.

سپاس‌گزار آن‌چه داری باش، نیازمندان را از یاد مبر؛ پیامی دوگانه که چنان عادی به نظر می‌رسد که می‌تواند به شعاری اخلاق‌گرایانه یا موعظه‌ای سطحی بدل شود. اما در شعر درویش چنین نیست. او در عین سادگی، توانایی سرودن شعرهایی بسیار ظریف داشت.

این شعر نمونه‌ای درخشان از سبک محمود درویش است: زبانی ساده و مستقیم که حامل بار عمیق انسانی و سیاسی است. شاعر ما را دعوت می‌کند که در لحظات روزمره، از خوردن صبحانه تا پرداخت قبض آب، به یاد کسانی باشیم که از حداقل‌ها محروم‌اند. تکرار عبارت «به دیگران بیندیش» در هر بند، حکم زنگ بیدارباش است در جهانی که اغلب بی‌تفاوت از کنار رنج دیگران می‌گذرد.

محمود درویش (۱۹۴۱-۲۰۰۸) یکی از مشهورترین شاعران عرب در سده‌ی گذشته به‌شمار می‌رود و بی‌تردید مهم‌ترین شاعر فلسطینی بود. او را «صدای شاعرانه‌ی مردم فلسطین» نیز می‌نامند. از او ده‌ها مجموعه شعر منتشر شده و به ده‌ها زبان، از جمله عبری، ترجمه شده است. حدود سال ۲۰۰۰، وزیر آموزش اسرائیل پیشنهاد داد که شعرهای درویش در برنامه‌ی درسی مدارس گنجانده شود؛ پیشنهادی که در نهایت

توسط افراد دیگر، از جمله نخست‌وزیر وقت، ایهود باراک - که آن را اقدامی نابه‌هنگام می‌دانست - متوقف شد.

«اثر پروانه‌ای» که سال ۲۰۰۸ منتشر شد، مجموعه‌ای است از اشعار، یادداشت‌های روزانه و تأملات فلسفی. درویش، که در آن زمان با بیماری دست‌وپنجه نرم می‌کرد، واپسین نوشته‌های خود را در سایه‌ی یورش‌های اسرائیل به لبنان و غزه در سال ۲۰۰۶ به نگارش درآورد.

محمود درویش، که در سراسر جهان مورد ستایش قرار گرفته، نیازی به معرفی ندارد؛ بااین‌حال، همواره باید از او نوشت، چراکه آثارش - و نیز همه‌ی زندگی‌اش - چنان با تراژدی پایان‌ناپذیر فلسطین درهم‌تنیده است که بدون آن درک نمی‌شود. او در سال ۱۹۴۱ در روستای کوچک البروه، نزدیک شهر ساحلی عکا در شمال فلسطین، به دنیا آمد؛ سرزمینی که در آن زمان تحت قیمومت بریتانیا بود. با آغاز جنگ میان نیروهای صهیونیستی و ارتش‌های عرب در سال ۱۹۴۸، خانواده‌ی درویش، همچون صدها هزار فلسطینی دیگر، به لبنان گریختند. دو سال بعد، آنان به سرزمینی بازگشتند که دیگر وجود نداشت: روستای خانوادگی‌شان ویران شده بود و بر ویرانه‌های آن، دو شهرک یهودی تازه‌تأسیس بنا شده بود. خانواده‌ی درویش به‌عنوان «غایبان حاضر» - وضعیتی کافکایی برای فلسطینی‌هایی که پس از ۱۹۴۸ بدون مجوز اسرائیل به سرزمین مادری بازگشتند - در روستایی نزدیک در منطقه‌ی جلیل ساکن شدند.

محمود درویش در اسرائیل بزرگ شد، زبان عبری آموخت، با یهودیان دوستی برقرار کرد و حتی دلداده‌ای یهودی داشت؛ اما همواره از موقعیت درجه‌دومی خود به‌عنوان عرب فلسطینی آگاه بود. در سال ۱۹۶۰ به شهر بندری حیفا نقل‌مکان کرد و به حزب کمونیست اسرائیل پیوست؛ تنها جنبش غیرصهیونیستی در کشور که فلسطینیان می‌توانستند عضو آن شوند. در همین دوران بود که به‌عنوان روزنامه‌نگار و شاعر شهرت یافت. در سال ۱۹۶۴، با شعر معروف «شناسنامه» به نقطه‌ی عطفی در کارنامه‌اش رسید؛ شعری که هم‌زمان بیدارباشی ملی بود و اعلام اتهامی پرتنین که به

محمود درویش: فراتر از دنیای عرب

ترانه سرود اعتراضی تبدیل شد و در تظاهرات می خواندند. به خاطر همین شعر او را در حصر خانگی قرار دادند:

بنویس!  
من عربم  
باغهای اجدادی ام را  
غارت کرده ای  
و زمینی را که  
با فرزندانم می کاشتم  
هیچ برای ما و نوه هایم  
نگذاشتی جز این سنگ ها  
دولت شما، چنان که می گویند،  
همین را نیز از ما خواهد گرفت؟

شاعر در سطرهای آخر می گوید که از هیچ کس نفرت ندارد، اما به ستمگر هشدار می دهد از خشم و گرسنگی خود:

گرسنه که بشوم،  
گوشتِ ستمگرم غذای من خواهد بود.

غسان کنفانی، نویسنده ی فلسطینی، آثار درویش را در «ادبیات مقاومت» طبقه بندی کرد؛ بخشی از مبارزه ی سراسری برای آزادی. با این حال، درویش که معتقد به ارزش های بشری بود، این نگاه را محدودکننده می دانست. با برچسب «مقاومت ادبی»، فلسطینی به موجودی صرفاً سیاسی تقلیل داده می شد. درویش معتقد بود که این برای شاعر و همچنین برای خوانندگان فلسطینی اش محدودکننده است. روزی گفته بود که فلسطینیان موقعیت حاشیه ای خود را چنان درونی کرده اند که تمامی استعاره ها در شعرهایش را تنها می توانند به وضعیت دشوار خود نسبت دهند. از نظر

آن‌ها هیچ موضوعی مهم‌تر از مسئله‌ی فلسطین نبود، همان‌طور که در شعرش با عنوان «قتل» تصویر کرده است:

اگر در کوچه‌ای فرعی سرگردان شوم،  
می‌گویند: به راه خیانت کرده است.  
و اگر در گیاهان سخنوری بیابم،  
می‌گویند: استقامت بلوط را کنار گذاشته است.  
و اگر ببینم گل‌های رز در بهار زرد می‌شوند،  
می‌پرسند: خون میهن در کدام برگ‌اش جاری است؟

---

درویش می‌خواست آزادانه حرکت کند، رؤیا ببیند، عشق بورزد و به انسان بپردازد. او می‌خواست بدون مرز بنویسد، درست مانند سفر جسمانی‌اش به سراسر جهان. بخش زیادی از سفرهایش به اجبار بود؛ زیرا از دهه‌ی هفتاد میلادی، به دلیل موقعیت ناممکن خود در اسرائیل، تصمیم گرفت به تبعید برود. در مسکو تحصیل کرد، در بیروت زندگی و کار کرد (حتی در دوران محاصره‌ی اسرائیل در سال ۱۹۸۲)، سپس به پاریس و عمان رفت و سرانجام، پس از توافق‌نامه‌های اسلو، اوایل دهه‌ی نود میلادی در رام‌الله مستقر شد.

این جابه‌جایی‌ها بسیار چشمگیر بودند، چراکه او درباره‌ی آینده‌ی ملت فلسطین هیچ توهمی نداشت. در نظر درویش، «اسلو» توافقی بد برای فلسطینیان بود؛ چیزی نه بیش از رسمی کردن وابستگی و تسلط بیش‌ازحد اسرائیل بر آنان.

در چند شعرنثر از او می‌توان دید که چگونه تلاش می‌کرد خود را از واقعیت سیاسی رها کند؛ مانند «در رباط»:

در مرکز شهر رباط،  
فراز امواج بلند اقیانوس اطلس،  
شاعر در خیابان قدم می‌زند،  
به دنبال دیداری تصادفی با معنا  
و معنای یک دیدار تصادفی.

یا در «کوردوبا/قرطبه»، هنگامی که درویش روزهای زیبای بهار را در شهر آندلسی  
با دِرک والکات، شاعر، می‌گذراند؛ جایی که با هم شاعران را (که او آن‌ها را «دزدان  
استعاره» می‌نامد) مسخره می‌کنند و زیبایی زنان کوردوبایی را می‌ستایند. با این حال،  
نمی‌تواند از مواجهه با «پرسش دردناکی» که والکات مطرح می‌کند، بگریزد:

«اورشلیم به کی تعلق دارد؟ به شما یا به آن‌ها؟»

درویش به‌طور ضمنی اشاره کرده که اشغالگری تا فضای هنری نیز گسترش یافته  
است. فلسطینی حتی در آزادی شاعرانه‌اش آزاد نیست، هرچقدر هم تلاش کند تا ظاهر  
آزادی را حفظ کند. اما این مانع نشد که درویش آینده‌ای متفاوت و جایگزین را به  
خیال آورد؛ مانند شعر «اگر بخواهیم»:

هنگامی که شاعری بتواند شرحی تن‌کام‌خواهانه  
از شکم رقصنده‌ای به‌دست دهد،  
ما ملتی خواهیم بود.

در شعرهای درویش، با انسانی بسیار حساس، آرام و متین روبه‌رو می‌شویم. به  
گفته‌ی خودش، اما شاعری تنها بود. سال‌های پایانی زندگی برای او بسیار دشوار بود.  
از سال ۲۰۰۰، از نزدیک شاهد آغاز انتفاضه‌ی دوم بود که حاصل آن، مجموعه‌ی شعر  
«حالت محاصره» (۲۰۰۲) شد. واژه‌ی «شهیدان» مدام بر لبانش جاری بود. جنگ

آمریکا در عراق در سال ۲۰۰۳ و تهاجم اسرائیل به لبنان و غزه، سه سال بعد، برای او بسیار آشنا و دردناک بود؛ همان گونه که در شعر «دشمن» بیان کرده است:

یک ماه پیش آن جا بودم.  
یک سال پیش آن جا بودم.  
همیشه آن جا بوده‌ام،  
گویی هرگز جای دیگری نبوده‌ام.  
سال ۱۹۸۲ همان بلایی سر ما آمد  
که حالا بر سر ما می‌آید.  
محاصره و قتل‌عام شدیم  
و علیه دوزخی که در آن گرفتار شدیم، جنگیدیم.

با خواندن این جملات، تصاویر خبری غزه به‌طور واضح در ذهن نقش می‌بندد. اما شعر محمود درویش، چون خود او، فراتر از فلسطین است. سرنوشت مردم فلسطین چون پرده‌ای بر سراسر آثارش سایه افکنده است؛ اما حتی خواننده‌ی بی‌تفاوت و غیرفلسطینی نیز نمی‌تواند خود را از استعاره‌های او رها کند.